

همی وارهد کشور باستان زاهریمنان و ز بیگانگان
 اهورا، تو، ای کردگار سترگ فرستنده زرتشت بزرگ
 تو، ای آفریننده ماه و مهر خداوند خاک جهان و سپهر
 ببخشا خدایا به ایرانیان بگیر از مهی دست افتادگان
 بما بخشش از سزاوار نیست به ایران سزد کو گنهگار نیست
 خدایا ازینخاک دیده مگیر ببخشا به ایران فرتوت و پیر (۱)
 برلین - پورداد



مهستی گنجوی شاعره ایرانی

مقاله ذیل از قلم ادیب و فاضل محقق آقای رشید یاسمی است که اغلب خوانندگان مجله آثار قلمی ایشان را در جراید مهم مرکز مانند ایران، نو بهار، ارمنان و غیره خوانده و از کنفرانسهای ایشان راجع بموضوعهای مهم ادبی و تاریخی بهره مند شده اند. ایران ما بوجود اینگونه ادبای با فضل خیلی محتاجست. ایرانشهر

در شماره های ۱ و ۸ ایرانشهر رباعیاتی ازین شاعره درج بود و شرح حال و اشعار او را از خوانندگان خواستار شده بودید.

اگرچه رباعیات این زن باذوق شیرین سخن دارای سبک و طعم مخصوص هستند و با رباعیات دیگران بسهولت مشتبّه نمی شوند ولی تمام رباعیاتی را هم که بنام او می بینیم نمیتوان بی تحقیق ازوی دانست زیرا که حس تقلیدی که در شعرای متوسطین ما شعله ور بوده است آنها را وا داشته است که حتی از این زن نیز تقلید کنند و رباعیاتی بسبک او

(۱) این چند فرد از امشاسپند نامه دیوان نویسنده مقاله است که بعدها چاپ خواهد شد.

و شاید بنام او انتشار بدهند یا اینکه رباعیات او را بدیگران نسبت داده و رباعیات دیگران را بوی منسوب سازند. همانطور که رباعیات شیخ نجم الدین کبری و شیخ ابوسعید ابو الخیر و اوحدی مراغه را با رباعیات خیّام اشتباه کرده اند بقسمی که امروز جز رباعیاتی که صریحاً گوینده خود را معرفی کنند نمیتوان شاعر شان را تشخیص داد. بجائی که با آن مردان و حکیمان بزرگوار این معامله بشود معلومست بازنی که طبعاً باید مظلوم و محکوم باشد چه خواهند کرد.

صاحب مجمع الفصحاء فقدان اشعار مهستی را از اثر حمله عبیدالله خان اوزبک بر شهر هرات میدانند ولی باید اضافه کرد که اگر شعرای مقلد و سفینه نگاران بی تتبع اوزبکی نمیکردند از حمله اوزبکان این خسارت بهستی و به ادبیات ایران و ارد نمی آمد.

در سفینه های کهن رباعیاتی بنام او دیده میشود که شخص هیچ سندی برای تصدیق آنها جز خوش با وری و نیک بینی در دست ندارد ولی در هر حال از مطالعه آنها و ضبط یا انتشار آنها غفلت و مضایقه سزاوار نیست.

این بنده مطابق دعوت آن مجله عزیز چندین رباعی مهستی را که از سفینه ها جمع آورده ام و گمان میکنم در جائی طبع نشده باشند میفرستم تا هر کدام شایسته درج باشد انتشار یابد. ممکن است بعضی ازین رباعیات از وی نباشد یا اخلاقاً درج آنها را شایسته ندانند اما وظیفه بنده است که بفرستم تا اگر هم درج نشوند کتاب خطی که اشاره بدان شده تصحیح و تکمیل یابد ولی یک نکته را باید در نظر داشت که رباعیاتی که بیم درج نشدن در آنها بیشتر است بیشتر نزدیک بهستی هستند.

از شرح حال او چیز زیادی در دست نیست بنا بر قول صاحب مجمع الفصحاء زن خطیب گنجوی بوده و در خدمت سلطان سنجر محبوبیت و محرمیت داشته است. لکن مطابق دو رباعی ضمیمه، مهستی زن یسر خطیب گنجه بوده و باوی سازشی نداشته است (۱)

« منقولست که شی در مجلس سلطان بود چون بیرون آمد سلطان اسفسار هوا میکرد و برف میبارید مهستی این رباعی را بدیهه نظم کرد :

شاهها فلکت اسب سعادت زین کرد وز جمله خسروان ترا نحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت بر گل نهد پای، زمین سیمین کرد.

سلطانرا این رباعی در محل قبول و ملایم طبع افتاد و من بعد مهستی مقرب حضرت سلطان شد (۲)

« اما مهستی که تخلص اوست کلمه ایست مرکب از مه یعنی بزرگ وستی بمعنی خانم و بعضی ستی را محقق سیدی دانسته و میگویند روزی او بسطان سنجر عرض کرد من از کنیزان سلطان کهستم یعنی کمتر و کوچکترم سلطان گفت مه استی یعنی بزرگتر هستی، و برخی گفته اند سلطان مه استی بکبیر میم نگفت بلکه گفت مه استی بفتح میم یعنی ماهی

(۱) در اینکه مهستی زن یسر خطیب بوده امیر احمد نام شکی نیست و مهستی در رباعیاتش همیشه او را پور خطیب خطاب میکند. چنانکه علاوه بر آن دو رباعی که نویسنده مقاله در ضمن رباعیات ذکر کرده ازین رباعی نیز که از جمله استنساخ نگارنده است پیداست :

ای پور خطیب گنجه پندی پندیر بر تخت طرب نشین بکفت ساغر گیر
از طاعت و معصیت خدامستغنی است باری تو مراد خود درین عالم گیر

(۲) دولت‌شاه صفحه ۶۵

و این جمله او هام است (۱) بلکه مهستی بمعنی خانم بزرگ است چنانکه حکیم سنائی در ضمن حکایت فرموده است :

ملک الموت من نه مهستیم من یکی پیرزال محنتیم « (۲)

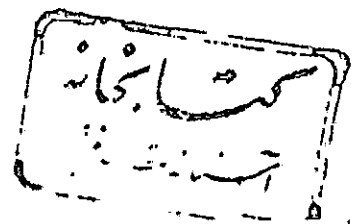
این تمام شرح حال است که از او دیده ام و حکایاتی بی اساس تر از این شرح حال راجع بعشقبازی او با قصاب پسر ذکر میکنند که از توسعه معنی رباعیات خود او پیدا شده و جز خیال هیچ چیزی آن را تصدیق نمی نماید. اشخاصی که رباعیات او را راجع پسر قصاب دیده اند حدس زده اند که عاشق قصابی بوده و حکایتی بمناسبت آن حدس جعل کرده اند ولی پس از مطالعه باقی رباعیات او که در وصف سایر کسبه بازار ساخته است معلوم میشود که این معاشقه شاعرانه منحصر بقصاب نبوده و سایرین نیز از آن نصیبی برده اند و این رباعیات را فقط محض مناسباتی که میان کلمات کلاهدوز و پیاره دوز و غیره بوده و زمینه تشبیه و ابهام در آنها مهیا بوده است میساخته است و در اغلب آنها با کلمات بازی شده و معانی تاریک و دور از ذهنی پرورده شده است که البته عاشق شیفته باین نکات نمی پردازد و برای بیان احساسات سرکش این تصنیعات را بکار نمیرد و مناسبت پیدا کردن بایار را بهتر میداند از مناسبت پیدا کردن میان الفاظ و معانی.

(۱) در آن کتاب خطی که چند سال پیش بدست نگارنده افتاده بود و بدبختانه از دست رفته و مقدار کمی از رباعیات آنرا استنساخ کرده ام نوشته شده بود که در حین ولادت مهستی وقتیکه چشم پدر برخسار دختر افتاد از فرط شگفت و مسرت از جمال او گفت مهستی یعنی توماه هستی و از آنجهت نام او مهستی ماند. امید است تدقیقات کاملتر و وثایق و اسناد دیگر حقیقت این مسئله را کشف کنند. ایران‌شهر

(۲) خیرات حسان جلد ۳ صفحه ۱۰۳

بعد از مسعود سعد سلمان این سبک شعر معمول شد و شعراء بتقلید او در ساختن این قسم رباعیات و قطعات کوشش کردند. مسعود هم که یکی از بزرگترین شعرای ایران است در ساختن این قسم اشعار گویا اجباری داشته است چنانکه مثنوی «مدح امرا و ارباب طرب شاه» را شاید از روی اجبار و بدیهه در مجلس بنظم در آورده باشد زیرا که بیایه اشعار دیگرش نمی رسند. میشود حدس زد که شاه جوان برای تفریح خود و حضار، مسعود پیر را مأمور باین خدمت کرده باشد. در حال نه این مثنوی که شعر اولش: بر شکل ای بهار هندستان ای نجات از هوای تابستان» است و نه قطعاتی که در حق دلبر رنگ ریز و یار یایکوب و دلبر فقیه و یار هندسی و غیره گفته است بیای قصاید او نمیرسند میتوان فرض کرد که مهستی یکروز این سبک را ملایم خاطر سلطان یافته و آنرا اختیار کرده است و بهر جزئی مناسبتی بکرباعی انشاد نموده و میان کلمات قصاب و دنبه و دلبر خباز و خمیر و چنگ غم و آتش عشق مناسباتی یافته و رباعی نظم کرده است و چون این اشعار ساختگی و محض امتحان طبع یا برای اغراض خصوصی مستمعین بوده است بیشتر آنها از تعقید و ابهام خالی نمانده اند و البته اشعار دیگر مهستی که امروز در دست نیست و با خاطری آزادتر بنظم آنها پرداخته است خیلی بلند مرتبه تر و روشن تر از این رباعیات بوده اند ولی ذوق تذکره نویسان حکم کرده است که همین نوع اشعار از وی باقی بماند و باقی فراموش شوند یاد یوان دیگران را بزرگ کنند.

پس قصه معاشقه او و قصاب پسر اساسی ندارد و همانطور که مسعود سعد سلمان در آخر عمر عاشق دلبر فقیه و یار نایبنا و دلبر هندسی نبوده



است همانطور هم مهستی معلوم نیست به یار نعلبند و کلاهدوز و خیاط
دلباخته باشد.

از اشعار او و جز آنچه در دو شماره ایران شهر درج بود و اغلب آنها در
دیوان دیگران هم دیده شده و بنحیام و غیره منسوبست رباعیات بسیاری
در مجمع الفصحاء درج است که چون بطبع رسیده و در دسترس است
بنقل آنها حاجت نیست، بیست و پنج رباعی دیگر که از سفینه های قدیمی
بدست آمده است تقدیم میشود.

طهران - رشید یاسمی

چند قطعه ازین رباعیات را ذیلاً درج میکنیم:

مؤذن پسری تازه تر از لاله مرو

رنگ رخش آب برده از خون تذرو

آوازه قامت خوشش چون بر خاست

در حال بیباغ در نماز آمد سرو

بر خیز و بیا که حجره پر داخته ام

وز بهر تو پرده ای خوش انداخته ام

با من بشرابی و کبابی در ساز

کین هر دو ز دیده وز دل ساخته ام

من عهد تو سخت سست میدانستم

بشکستان آن درست میدانستم

هر دشمنی ایدوست که با من کردی

آخر کردی نخست میدانستم

در دام غم تو خسته ای نیست چومن
 و ز جور تو دلشکسته ای نیست چومن
 بر خاستگان عشق تو بسیارند
 لیکن بو فانشسته ای نیست چو من

* * *

(۱) بمناسبت تصویر قبر کوروش

شنید ستم که وقتی روح سیروس
 برون شد چون زن از مأوای مانوس
 چو مرغی در هوای آب و دانه
 بیرواز آمد از آن آشیانه
 همی گردید گرد خاک ایران
 سراسر دید ایران گشته ویران
 بهر سو رفت ز اطراف و جوانب
 وطنرا دید در دست اجانب
 نشان باقی نی از دور کیانی
 شده بر باد رسم باستانی
 قصور عالیش ویرانه یکسر
 شده با خاک ارکانش برابر

(۱) راجع بتصویر قبر سیروس مندرج در شماره ۷ چند قطعه دیگر نیز رسیده
 که بعدها چاپ خواهد شد.